

از نگاه روزنامه‌های عصر مشروطیت اصفهان

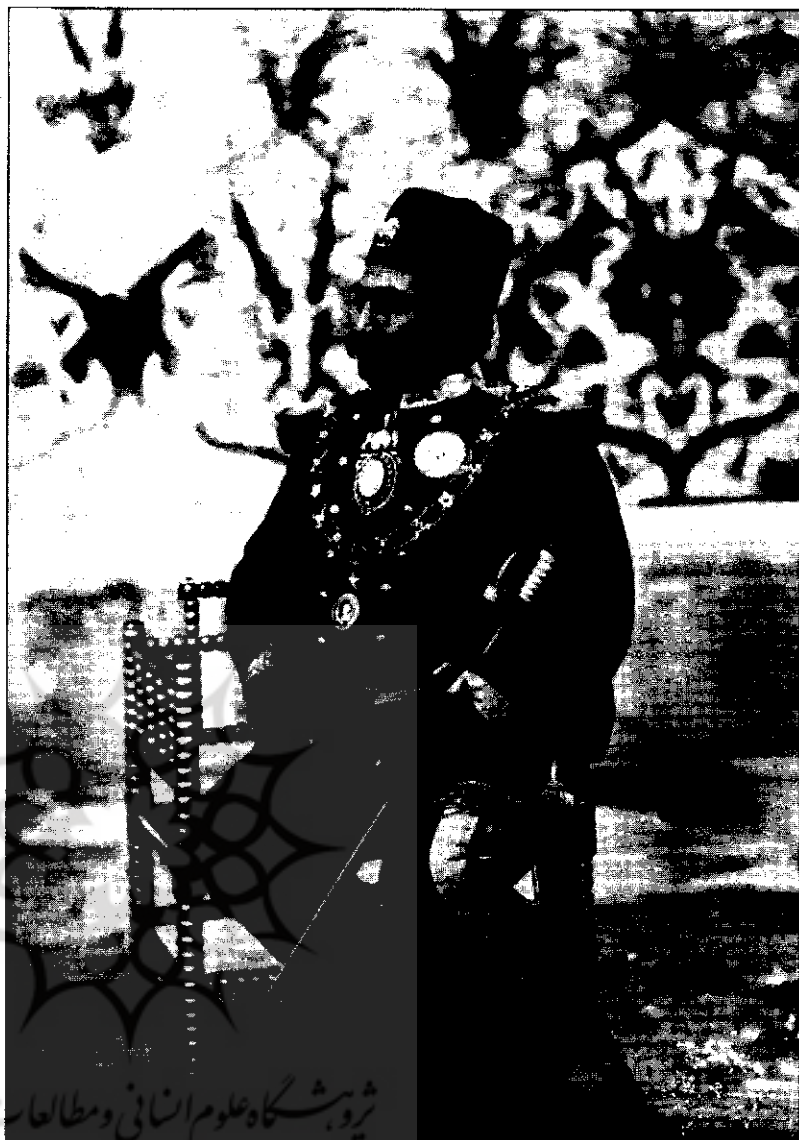
عبدالمهدی رجایی

ولایتی خواستار آن شدند که ظل‌السلطان نایب‌السلطنه ایران شود، یعنی بالاترین مقام اجرایی کشور را به دست گیرد. تا بدین جای کار را مقالاتی که به گزارش تحولات مشروطیت اصفهان پرداخته‌اند منعکس کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> این نوشتار به ذکر حوادث پس از آن در روزنامه‌های چاپ اصفهان می‌پردازد.

گفتنی است همین تصویر متناقض از ظل‌السلطان در روزنامه‌های اصفهان نیز به چشم می‌خورد با این اضافات که این منابع دست اول اطلاعات گرانبها و مهمی را درباره او و خاندانش به تصویر کشیده‌اند که پژوهشگر تاریخ باید به آنها دسترسی داشته باشد، به همین دلیل سعی شده است مطالب روزنامه‌ها به‌طور کامل منعکس گردد.

### ظل‌السلطان مخرب بناهای تاریخی

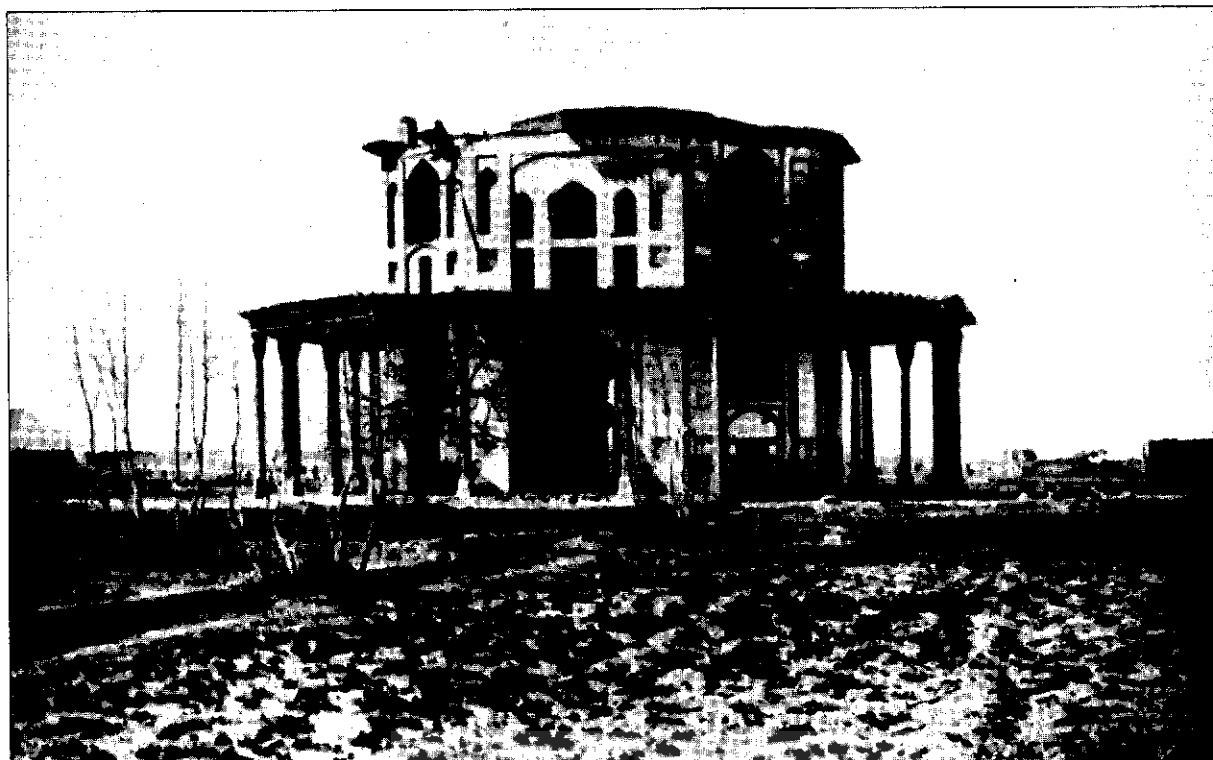
در کارنامه حکومت سی و پنج ساله ظل‌السلطان نقطه سیاهی مانده است که به هیچ شکلی از یاد مردم اصفهان نخواهد رفت و آن تخریب عمدی حدود پنجاه بنای تاریخی مربوط به دوره‌های صفویه و قاجار می‌باشد. نخستین بار روزنامه انجمن بلدیة، فرج بعد از شدت، که مدیر آن جزو انجمن بلدیة اصفهان بود به جهت تصرف و ادعای مالکیت حجره‌های میدان نقش جهان توسط نزدیکان ظل‌السلطان مقاله بلند بالایی نوشت که به واقع دادنامه‌ای علیه ظل‌السلطان بود. حاکمی که چند ماه پیش عزل شده بود: «اینها تا سی به حضرت ظل‌السلطان بردند که از روی غیرت تمام قصرهای سلطنتی و شکوه مملکتی را خراب و ریشه آنها را به آب رسانیدند. و هر کدام یادگار یکی از سلاطین بزرگ ایران بود که از طرز بدیع و بنیان رفیع آن در طرح ریزی و نقشه‌کشی آن سنمار معمار را حیران و انگشت عبرت به دندان می‌گزید. ایرانیان آن بناهای با شکوه را ویران نمودند و اروپاییان عکس آنها



حمایت او انجمن ولایتی اصفهان به راه افتاد از هر جهت با مشروطه‌خواهان اصفهان همکاری کرد، اما همین شخص به محض آنکه پایش را از اصفهان بیرون نهاد شورش و تحصن و اعتراض مردم شهر برای عزل او آغاز شد و بالاخره بعد از کشمکش زیاد از حکومت اصفهان عزل شد. ظل‌السلطان در تهران ماند و مشروطه‌خواهان را مورد حمایت‌های گوناگون خود قرار داد. به‌گونه‌ای که نظر مردم اصفهان عوض شد و وقتی کشمکش میان مشروطه‌خواهان و محمدعلی شاه به اوج خود رسید، مردم اصفهان و انجمن

### آغاز سخن

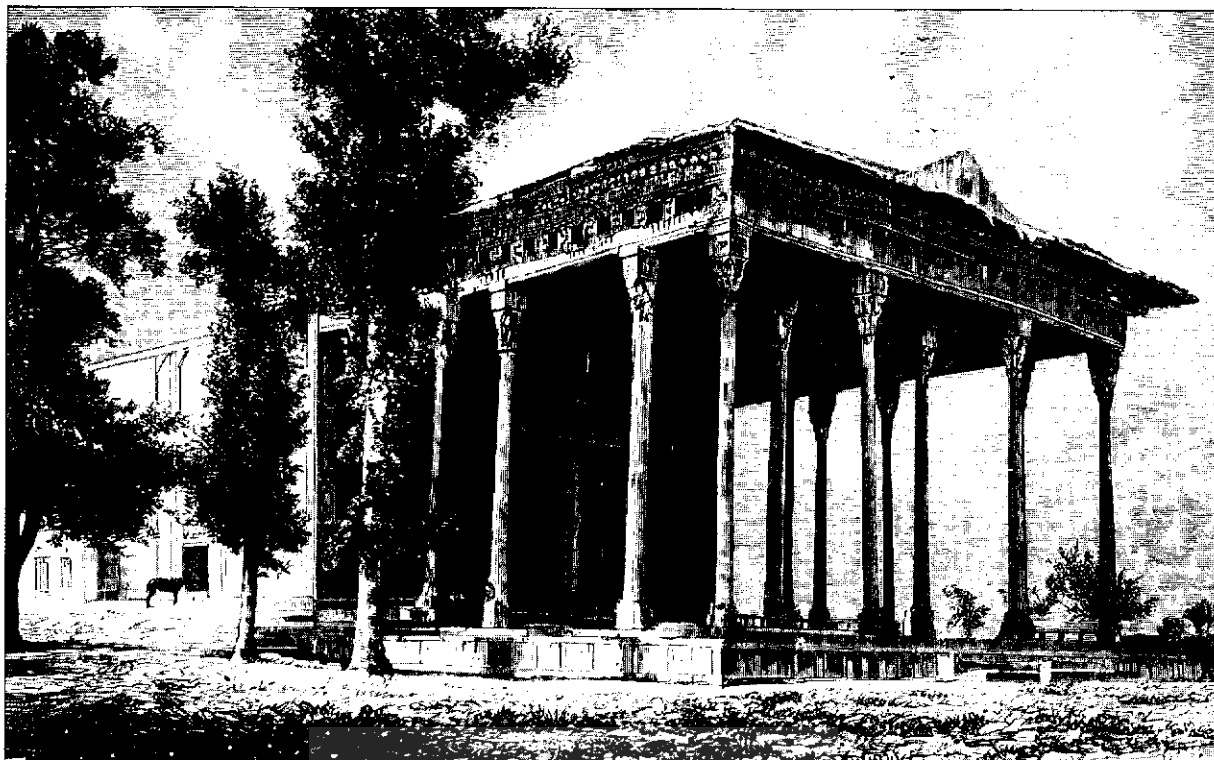
ظل‌السلطان از شخصیت‌های عجیب تاریخ ایران است. این حاکم که سی و پنج سال بر اصفهان حکومت کرد، نخستین مدرسه جدید و نیز روزنامه خارج از پایتخت را در اصفهان به راه انداخت، در عین حال تخریب و فروش عمارات تاریخی و ثروتهای اصفهان را در دستور کار خود قرار داده بود. او با آنکه فرزند بزرگ ناصرالدین شاه بود و خود یکی از پایه‌های حکومت استبدادی ناصری، اما در خاطراتش از لزوم حکومت پارلمانی سخن می‌گوید و بعد از وقوع انقلاب مشروطیت که با



مرمرین ایوان قصر هفت دست  
 هفت اورنگ فلک را می شکست  
 در صور باغ نگارستان چین  
 هفت گنبد را تُماد راستین  
 در لطافت می نمود از پشت سنگ  
 هفت روز هفته را هفتاد رنگ  
 گر نمکدان روزگاری شور داشت  
 بر سر این سفره قاب نور داشت  
 خاتم و آینه، مینا و صدف  
 در تماشای شگرفی رف به رف  
 می تراوید از بلند دارها  
 جاری اعجاب در تالارها  
 خانه آینه زلف تار و پود  
 بافته در نقره پاش زنده رود  
 کرد در چشم هنرها دودها  
 آتش بیداد نامسعودها  
 برد در ویرانی از طوفان گرو  
 تیشه سودائیان باغ نو  
 خشم سوز ظل سلطانی شدند  
 اصفهان را هر سه قربانی شدند  
 زد نمکدان بر زمین آن ناسپاس  
 ریخت در آینه ها گرد هراس  
 از «افسانه آبی»  
 اثر خسرو احتشامی هونه گانی

را برداشتند و برای زینت در  
 اطاقهای موره خود گذاشتند. و هر  
 کس ویران کردن آنها را می دید  
 سرشک از دیده بر دامان می افشاند.  
 من جمله یکی عمارت نمکدان که  
 امروزه اگر تمام ملت و دولت ایران  
 همت خود را بگمارند که چنین بنایی  
 سرپا کنند ممکن نیست. نه معماری که  
 طرح آنها بیندازد و نه شروتی که  
 مثل آن بسازد. هم اسباب آن فراهم  
 نیست، هم در کیسه ما دینار و درهم  
 نیست... [بر شمردن یک یک آثاری  
 که به وسیله ظل السلطان خراب شد و  
 ذکر اهمیت و ارزش آثار مذکور چون  
 عمارت آینه خانه، سر در باغ هزار  
 جریب، جهان نما و سه مدرسه دده  
 خاتون، والده و جعفرقلی آقا].  
 ... سه مدرسه از جمله هفت  
 مدرسه معروف اصفهان بود به اسم  
 اینکه می خواهیم سربازخانه بسازیم  
 کردند و بیست قسمت آن را فروختند  
 و یک قسمت آن را خرج سربازخانه  
 کردند و علی التحقیق نمی دانم ولی  
 شنیدم بیست و چهار هزار تومان از  
 بابت قیمت آن پای دولت محسوب  
 داشته و یک سال قبل که هرج و مرج  
 شد چنین بنای نوساز قشنگ را

فروختند به معمارها و آنها نیز  
 ریشه کن کردند و بردند. (۲)  
 پس از استبداد صغیر روزنامه  
 زاینده رود یک بار دیگر کارنامه سیاه  
 ظل السلطان در تخریب مبانی و آثار  
 تاریخی را ورق زد: «اصفهان یک وقتی  
 پایتخت سلاطین بزرگ بوده و  
 عمارات عتیقه از مساجد و عمارات  
 سلطنتی بسیار داشته است. در ظرف  
 سی سال دشمنان آبادی چنان آنها را  
 بیخ و بن برکنده که نشانه ای باقی  
 نگذاشته اند. آن عمارت هفت دست و  
 آینه خانه و نمکدان که از جمله  
 ابنیه بسیار ممتاز در نهایت  
 استحکام و حسن بنا و نقشه های  
 عجیبه و آینه های بزرگ خیلی  
 شفاف و حوضهای یکپارچه که از  
 سنگهای مرمر صاف تراشیده شده که  
 سلاطین بزرگ با مخارج گزاف بنا  
 نهاده و به یادگار گذاشته، تمام  
 خراب و در جای آنها بجز یک تپه  
 خاک غم انگیز ملالت خیز باقی  
 نگذاشته اند که انسان که اندکی  
 غیرت و عصیت ایرانیت داشته  
 باشد از مشاهده آن آثار بالیه  
 بی اختیار اشک از چشمش می پاشد.  
 اگر کسی اندکی گوش شنوا دارد از



کلوخ و سنگ ریزه آنجا صدای ناله و افغان می‌شوند. دیده بصیرت روح سلاطین را در حالت افسردگی مشاهده می‌نماید. ای کاش سلاطین زادگان ما به قدر خالد بن برمک دارای حس و عصیت ایرانیت بودند و برای طمع در سنگ و آجر آن عمارات عظیمه را که جزو بقایای تاریخیه بود و عظمت سلاطین اسلامیه و سلیقه و درجه تمدن نیاکان ما را نشان می‌داد آن سان خراب و ویران نمی‌ساختند»<sup>(۳)</sup>

**دستور تصرف املاک ظل السلطان و موضع انجمن ولایتی**

موضوعی که چندی انجمن ولایتی اصفهان را به خود مشغول کرد آن بود که بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، ظل السلطان که در خارج کشور بود گویا برای کسب مقام نیابت سلطنت به سرعت راهی ایران شد. او در ۱۸ رجب ۱۲۲۷ در انزلی به خشکی پا نهاد. ولی در رشت مجاهدین جلوی او را گرفته، طلب سیصد هزار تومان اعانه نمودند. ظل السلطان پنجاه روز در این شهر توقیف بود. در این مدت تلگراف‌های بسیاری از سوی او به

تهران و نیز از اصفهان به تهران ارسال شد که متن آنها در کتاب اوراق تازه یاب مشروطیت آمده است.<sup>(۴)</sup> بالاخره ظل السلطان یکصد هزار تومان نقد به کمیسیون اعانه داد. نیز مجاهدین قبضی برای پرداخت دویست هزار تومان از او ستانده و او را مجبور به بازگشت به اروپا کردند.<sup>(۵)</sup> شرط سند آن بود که اگر پرداخت نکردید از محصول املاک ظل السلطان در اصفهان برداشت گردد به این ترتیب تلگرافی از وزارت داخله به نایب‌الحکومه اصفهان رسید بدین قرار: «جون حضرت والا ظل السلطان از بابت دویست هزار تومان وجه اعانه که به ملت باید بدهند سندی سیرده و در ضمن شرط کرده اند که اگر موعد سند منقضی شود و این وجه را نرسانند کارگزاران دولت مختار باشند که در عوض از املاک شخصی حضرت معظم له مأخوذ دارند و حال مدتی است که وعده تمسک [= سند یا قبضی که بابت ضمانت پرداخت می‌دهند] ایشان گذشته، از شعبه اعانه وزارت مالیه اظهار شده است که محصول و منافع قرای ثلثه قهدریجان و فلاورجان و باغ وحش

ملکی ایشان واقع در اصفهان با اطلاع انجمن ولایتی اصفهان ضبط و به شعبه اعانه مالیه فرستاده شود».<sup>(۶)</sup> روزنامه زاینده رود ارگان رسمی حزب دموکرات شعبه اصفهان بود و در اساسنامه این حزب نفی هرگونه تجمع قدرت و ثروت پیش‌بینی شده بود با این حال این روزنامه در اقدامی که انتظار آن نمی‌رفت، مقاله‌ای بلند بالا در تمجید از ظل السلطان نوشت. این مقاله با ذکر مقدمه‌ای طولانی که اکنون باید همه چیز بر مجرای قانون باشد و بر طبق قانون اساسی «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر و محبوس نمود مگر به حکم یکی از محاکم» و اینکه عفو عمومی صادر شده می‌پرسد: «ولی نمی‌دانیم از ظل السلطان چه تفصیر بزرگی صادر شده که این اصول در مورد او مراعات نمی‌شود و چنان می‌نماید که در حکم یک استثنایی باشد که به این اصول قانون برخورده. اگر بگوییم به واسطه تهمت استبداد است که ملاحظه می‌کنیم کسانی که به قتل ملت بیچاره قیام نموده با در اعلی‌درجه استبداد بوده اند اینک بعضی بد ریاست و برخی به آسودگی و امنیت در خانه

(دکله دترابا اونر مياشند) شال شماره ۲۴

**هفت کوربه**

**درد و درد**

(۱۳۲۷)

۱۳ شهریور شهر نجف المیرزا ۱۳۲۷

<p>اصفهان ..... ۶۰ قران شاهزاد ایران ۲۰ قران ممالک خارجه ۴۰ قران</p> <p>« قیمت يك نسخه » اصفهان ..... ۲۰ قران شاهي شاهزاد ..... ۲۰ قران شاهي</p> <p>« اطلاعات » سطري دو قران</p>	<p>ایران و ملکات سنوات زبانده بود اشترک سایر مشود اسلام قران و کتب قران مشود سایر مشود</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

چه باید کرد و چه نباید کرد؟  
حکومتهای مستبد و مطلقه قویض است چرا که  
حیثیت است از آن گذاردن امری را بدیگری که

تمام محض آن بوده که ملت ایران اختیار پیدا کند. آزاد  
شود. امرش بدیگران ممنوع نباشد. نام اعتراض خود  
مراکز. اسم اضلاع جا را نراند. خودش در ملک

امروز به حکم حضرت آیت الله آقای خراسانی اخذ وجوه اجباری جایز نیست و به همین جهت قانونیت پیدا نکرد و اخذ و مطالبه آن خلاف قانون است. دیگر نقض آن از املاک اصفهان هیچ قانونی اجازه نمی دهد چرا که ابناء او مدعی هستند که آن املاک به آنها صلح شده و ملک ظل السلطان نیست و نوشته شرعی نیز در دست دارند. دیگر آنکه این املاک به اجاره میرزا حسنعلی خان و ملاباشی است و مال الاجاره را پرداخته و مفاصا دارد. در این صورت محصولی اگر آنجا باشد ملک میرزا حسنعلی خان و ملاباشی است و قانون شرع تصرف آن را تجویز نمی کند.

البته می دانید این سختگیری چه عواقب وخیمه دارد؟ اگر اصرار در تصرف محصول آن املاک شد و آنها به یک فونسلخانه پنهانده شدند چه زحمات فوق العاده حاصل می شود؟

بانوی عظمی که املاک خود را تحت حمایت دولت بهیئ روس در آورده از گرفتن مالیات آن املاک، دولت عاجز است. و به ازای یک غرامت غیر معلومه محسوب می شود. حالا اگر ابناء ظل السلطان از فرط بی پناهی مجبور به یک چنین اقدامی شوند معلوم است چه اشکالات صعب العلاج پیش می آید. اما به قدری بر شرف و دوستی آنها اعتماد داریم که می دانیم هر قدر بر آنها کار سخت شود، تن به این بی شرفی در نمی دهند.

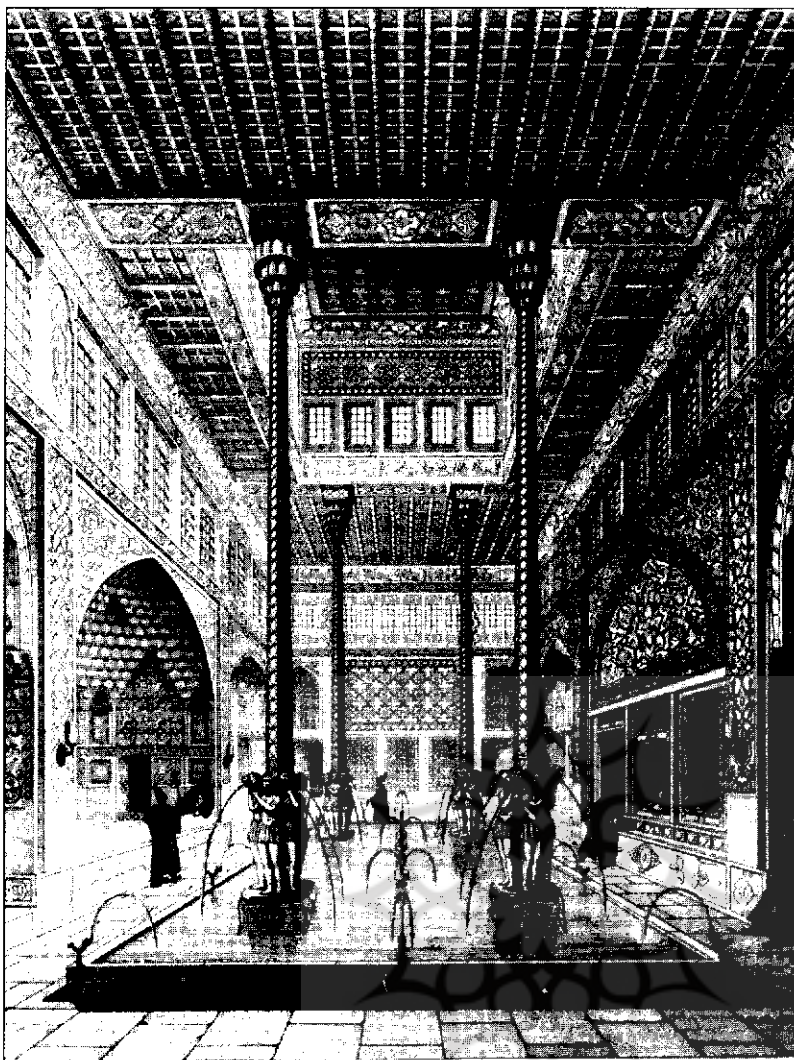
در این موقع هم قلمان محترم خود را به انصاف می خوانیم که آیا عقاید ما در حق ظل السلطان به خطا رفته؟ آیا اگر او را گذاشته بودید به ایران بیاید به حال ایران نافع تر نبود؟ آیا از بذل اعانه مضایقه می نمود؟ آیا این گونه مردمان با ثروت کافی، وجودشان به جهت اصلاح وطن لازم نیست؟ آیا فقط به اسم او تمام ناحیه جنوب قرین امنیت و تمام اهالی

آیا به غیر از جرم مشروطه طلبی محمدعلی میرزا پسر بزرگ او را تبعید نمود؟ که در آن موقع ملت آن همه هیجان و جوش و خروش داشتند. اگر ظل السلطان یا محمدعلی میرزا هم عقیده بود او را مثل سعدالدوله از مقربان دربار می نمود نه تبعید دیار. مگر ظل السلطان دمی بعد از خرابی مجلس زیر بار سلطنت مستبده رفت؟ این علایم که از او مشاهده شده کلاً "کاشف از مشروطه خواهی او است. نمی دانیم چه روی داده که این علایم هیچ یک سند مشروطه خواهی او نیست و چند کلمه حرفی که روزنامه نگاری گفته یا گفته سند استبداد او شده.

در ایران دوستی ظل السلطان همان بس در موقعی که او را در رشت توقیف نمودند با آن همه صدمه که از ملت دید پنهانده به یک مکان نالایی نشد و آبروی ایرانیان خود را نبرد. و پس از استخلاص در هر نقطه که کسی با او در این موضوع سخنی گفت تمام اقدامات مجاهدین را مبنی به خیرخواهی وطن معرفی نمود. می گفت ملت آمدن مرا به ایران صلاح ندانست از این جهت مراجعت می کنم. و محض آبروی ملت سخنی از حرکات غیر قانونیه که در مورد او کرده بودند نگفت.

خود به راحت به سر می برند. پس این را نمی توان جهت قرار داد. در این صورت نمی دانیم به کدام تقصیر باید ظل السلطان از خانه و زندگی خود ممنوع باشد و در رشت او را توقیف نموده و به اجبار سند از او گرفت. و در مقابل بقیه وجه تمسک که دو بیست هزار تومان است حکم به ضبط و تصرف محصول املاک اصفهان او نمود.

نمی دانم مشروطه طلب را از کجا باید شناخت و امتحان او به چه چیز است؟ اگر به صرف مال است که ظل السلطان در هر موقع از بذل آن در راه ملت مضایقه نکرد. اگر به تحمل صدمات است که به جرم مشروطه طلبی همه گونه صدمه به او وارد آمد. مگر ظل السلطان نبود که مبالغی به بانک ملی داد؟ (۷) مگر ظل السلطان نبود که در وقعه میدان توپخانه چند تن از پسران و جگر گوشه گان خود را حاضر جان فشانی نموده آنها را با تفنگ و فشنگ به مجاهدین اعانه داد؟ مگر محمدعلی میرزا او را به جهت کاستن قوای ملت ما مور فارس ننمود؟ آیا در حکومت فارس بجز متابعت قانون و مواظبت در امنیت و انتظام آن ملک اقدام دیگری کرد؟ آیا از کیسه فتوت خود مبالغی خرج انتظامات نکرد؟



عمارت سرپوشیده یا قصر چهارباغ که در زمان ظل السلطان تخریب شد و اکنون فقط چهار پایه ستون از آن در چهار گوشه استخر چهلستون باقی مانده است.

هذه السنه کلیه مال الاجاره را مطابق اسناد حوالجات پرداخته اند و دیناری باقی نیست. در این صورت ضبط حاصل شرعاً و قانوناً امکان ندارد... خامساً ضبط اصل ملک قانوناً که به هیچ میزانی درست نمی آید منافع و فواید آن سه ده حتی با سایر املاک چند سال طول دارد که تا آن میزان بالغ شود و نتیجه به حال احتیاج حالیه مملکت ندارد پس با این محظورات و موانع اگر صلاح بدانند مقرر فرماید فعلاً این حکم ضبط منافع موقوف باشد...»<sup>(۹)</sup> به این ترتیب مسئله ضبط املاک اصفهان ظاهراً متوقف شد.

است به اجبار و تهدید قتل از ایشان دریافت شده و در السنه و افواه و جراید هم شروخی که شاهد صدق است مرفوم می شود. ثانیاً اولاد حضرت والا مدعی هستند املاک و علاقجات ایشان بالتمام به آنها مصالحه شده، نوشته شرعی هم در دست دارند. ثالثاً مطابق اجاره نامه معتبره به مهر عالی از حجج اسلام اصفهان که در دست ملاباشی و میرزا حسنعلی خان است، حضرت والا قزای ثلثه را به انضمام املاک دیگر در سنه قوی ثیل ۱۳۲۵ بدون اختیار فسخ هفت ساله به معزی الیها اجاره دادند و در

آنجا هم آغوش رفاهیت نمی شدند؟ پس چرا باید ملت از منافع وجود یک چنین شاهزاده بزرگ با کفایتی محروم باشند؟ آیا اعانه گرفتن به طور اجبار مناسب مقتضی وقت است. در مثل امروزی که بایست هر جا صاحب ثروت ایرانی نژادی در عالم است جلب به ایران شود و ملت از ثروت آنها فایده برد، مناسب است که یک صاحب ثروتی مثل ظل السلطان را از ایران تبعید نمود؟ به این ترتیب چگونه بزرگان و صاحب ثروتان ایرانی اطمینان به امنیت مالی پیدا خواهند نمود و بروز سرمایه خود خواهند داد؟ شاید بعضی از بی خردان اخذ اعانه اجباریه را از نتایج مشروطه دانند و به این واسطه قلبشان از این اساس مقدس منزجر و متنفر شود... اگر بر اهالی سایر بلاد مخفی باشد، بر اهالی اصفهان پوشیده نیست که این سخنان به تمامی مبنی بر بی غرضی است و توهم طرفداری نمی کنند. لیکن محض آنکه بر اهالی سایر بلاد هم شبهه نماید آنان را مستحضر می داریم که طرفداری در موردی محتمل است که نفعی از ایشان عاید نگارنده شده باشد. و همه کس می دانند که چه صدمات از او به ما وارد آمد که کوچکترین آنها تبعید ما از اصفهان بود.»<sup>(۸)</sup>

ماجرای تصرف محصول املاک ظل السلطان مشکلاتی را برای انجمن ولایتی اصفهان ایجاد کرد. نکته مهم آنکه فرزندان ظل السلطان به انجمن آمده و سند شرعی ارائه دادند که املاک مذکور به آنها مصالحه شده است و ظل السلطان هیچ حقی در آنها ندارد. علاوه بر آن گویا ظل السلطان خود نیز از خارج کشور تلگرافی به انجمن اصفهان نموده بود. انجمن اصفهان بعد از چند جلسه مذاکره این تلگراف را به مجلس نمود: «اولاً از قرار تلگرافی که از حضرت والا از «نیس» رسیده است مدعی هست سندی که در دست

## نامه‌ وارد به روزنامه:

### «ظل السلطان شخص بزرگی نیست»

روزنامه انجمن بلدیة اصفهان بیشترین حملات را به ظل السلطان می‌کرد. یک نمونه چاپ نامه‌ای است که اطلاعات جالبی را راجع به ثروت ظل السلطان، کنج‌های یافته و رفتار او با نوکرانش بعد از معزولی به دست می‌دهد: «... این بنده را بر ایشان اعتراضی است که [در زاینده‌رود] مرقوم داشته بودند: «چرا باید شخصی مثل ظل السلطان با این بزرگی و کفایت امروزه مصدر کارهای بزرگ نباشد.» به ایشان عرض می‌کند اما در باب بزرگی ایشان شکی نداریم چرا که در نسبت امروزه مثل ایشان نیست. پسر پادشاه و برادر پادشاه و عموی پادشاه. الحق چنین کسی شایسته بزرگی است. ولی بزرگی شرایطی دارد نه آنکه فقط اسم تنها باشد، بلکه صفات بزرگی هم در او باشد تا بزرگش خوانند. بزرگ باید چون آفتاب تابنده و چون ابر بارنده باشد. یکی از علامات بزرگی صفت جود و کرم و سخاوت است.

فریدون فرخ فرشته نبود  
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود  
به داد و دهش یافت این نیکویی  
تو داد و دهش کن فریدون تویی  
مرحوم [میرزا علی اصغر خان  
انابک] صدر اعظم را با وجود اینکه  
به ضدیت مشروطیت متهم کردند او  
را به نیکی یاد می‌کنند، چرا که سخی  
و نان‌ده بود. این دو مرتبه که معزول  
شد چه زمانی که در قم بود چه زمانی  
که در فرنگستان بود، مواجب و  
مرسوم نوکرها و بستگانش را قطع  
نکرد، بلکه افزود و حال آنکه  
رعیت زاده بود. ولی حضرت  
ظل السلطان با وجود آنکه اول  
دولتمند و اول ملاک می‌باشند و  
منافع پولهایی که در بانکهای خارجه  
دارند بی حساب است چه برسد به  
اصل آن<sup>(۱۰)</sup> چرا که یک فقره دولت  
ایشان گنجی است که در  
سورفیروزان<sup>(۱۱)</sup> پیدا کردند که

شنیدیم از کسانی که مطلع بودند  
نوزده شب چند قطار قاطر اشرفی به  
شهر می‌آورد سوی دفینه‌های دیگر  
به جنگ ایشان می‌آمد<sup>(۱۲)</sup> سوی  
اموال دیگر که به موقعش خواهیم  
نگاشت. و این بزرگ مرد [به] محض  
معزول شدن از حکومت اصفهان  
یکمرتبه مرسوم و مواجب تمام نوکرها  
و ارحام را قطع کردند. و حال آنکه  
مواجب و مرسوم آنها قطره آبی است  
که از دریا برداشته شود. و امروز دل  
سنگ به حال این بیچاره‌ها می‌سوزد.  
اینها همه محترم بودند و عزیز  
بودند. میانه مردم خاصه ارحام  
ایشان نه کسی آنها را به نوکری  
قبول می‌کند نه بعد از نوکری  
ظل السلطان زیر بار دیگری  
می‌توانند بروند. نه روی سؤال  
دارند. کسانی که جوانی خود را در  
خانه این مرد بزرگ به پیری  
رسانیده‌اند فعلاً محتاج به نان شب  
خود می‌باشند. آیا تکلیف این  
بیچاره‌ها چیست؟ آیا این شرط  
بزرگی است؟»<sup>(۱۳)</sup>

ظل السلطان  
در خاطرات خود  
از خیانت‌های خواهر  
و فرزندانش شکوه کرده  
است، این زن در تخریب  
برخی از آثار و بناهای اصفهان  
نقش داشت و بدین جهت  
برای خود نام بدی به یادگار  
گذاشته است. از آن جمله  
قصر جهان نما، تالار طویل،  
بهشت آیین، باغ خرگاه  
و عمارت اشرف می‌باشند.



## ظل السلطان

از شخصیت‌های عجیب

تاریخ ایران است.

این حاکم که سی و پنج سال

بر اصفهان حکومت کرد،

نخستین مدرسه جدید

و نیز روزنامه خارج از

پایتخت را در اصفهان

به راه انداخت، در عین حال

تخریب و فروش عمارات

تاریخی و ثروتهای اصفهان را

در دستور کار خود قرار داده بود.

## انتخاب فرزند ظل السلطان

برای انجمن ولایتی

دوره دوم انجمن ولایتی اصفهان پس از

بیرون کردن نیروهای اقبال‌الدوله و

فتح اصفهان به دست مشروطه خواهان

آغاز شد و در این دوره بود که فرزند

ظل السلطان، محمود میرزا

یمین السلطنه از سوی مردم منتخب

شده به انجمن ولایتی راه یافت. (۱۴) پس

از انتخاب او، ظل السلطان از اروپا

نامه‌ای چنین برای فرزندش نوشت «از

قراری که به این پست نوشته بودند

برای خدمت به ملت و دولت در

انجمن محترم ولایتی منتخب

شده‌اید. اولاً از این حسن ظن اهالی

نسبت به خانواده من امتنان حاصل

نمودم و به شما تبریک می‌گویم و

ثانیاً به شما توصیه می‌کنم که اگر

ترضیه خاطر مرا می‌خواهید و

خشنودی خداوند را طالبید حالا که

قبول این شغل پرمسئولیت را

کرده‌اید به وظیفه آن که نگفتن جز

راستی و نکردن جز درستی [است]

اقدام و اهتمام نمایید... از هم مسلکان

محترم خودت که دوستان قدیمی من

هستند هر یک را علی‌قدر مراتبم

احوالپرسی نمایید». (۱۵)

روزنامه زاینده‌رود که به چاپ این

نامه اقدام کرد آن را بهترین شاهد

وطن‌دوستی ظل السلطان برشمرد:

«چرا که در این مکتوب خصوصی که

می‌دانسته مطرح نظر عموم نخواهد

شد آقای یمین السلطنه را به صدق

گفتار و درستی کردار توصیه فرموده

است... باز هم می‌نویسم که حضرت

والا ظل السلطان یکی از شاهزادگان

بزرگ ایران و ممکن است مصدر

خدمات شایان به این مملکت و ملت

گردند ولی تقصیری که دارند آن

است که وجود ایشان در ایران با میل

و غرض بعضی منافی و مخالف است.

و گرنه چرا باید یک چنین وجود

کارگشایی را از فوایدش محروم

نماییم». (۱۶)

## انجمن ولایتی و اکبر میرزا

### فرزند دیگر ظل السلطان

اکبر میرزا صارم‌الدوله بزرگ خاندان

ظل السلطان در اصفهان بود و اداره

املاک و پرداخت مالیات برعهده او بود.

یک بار حاکم اصفهان به انجمن ولایتی

کله برد که بر اثر اقدامات انجمن مردم

از دادن مالیات استنکاف می‌ورزند،

مثلاً هزار تومان به اکبر میرزا حواله

شده و نمی‌دهد. اکبر میرزا فوراً نامه‌ای

به انجمن نوشت که «من کتباً و لفظاً ابداً

حرفی نزده‌ام که انجمن به من گفته‌اند یا

نوشته‌اند مالیات ندهم و در همه گونه

خدمتگزاری حاضر هستم، منتهی اگر

حرفی زده‌ام از بابت حقوق بود». (۱۷)

انجمن اصفهان نیز نامه‌ای

تشکرآمیز به او نوشت که «معلوم است

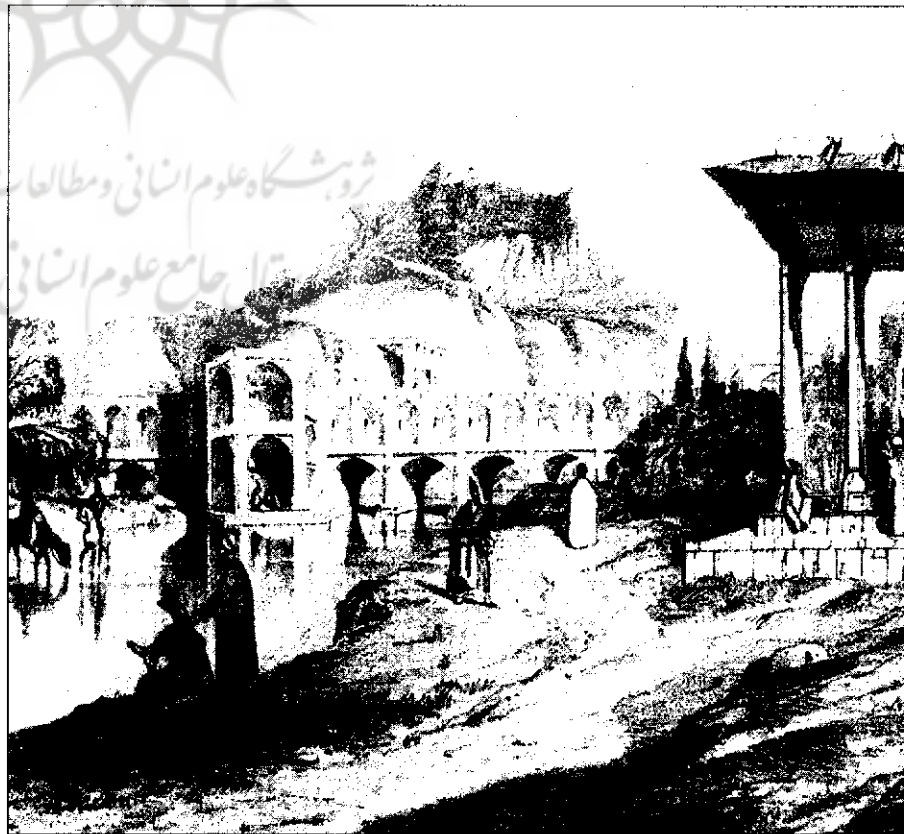
در هر موقع از همه کس مالیات خود را

زودتر پرداخته و در متابعت قوانین

عمومی هیچ‌گونه خودداری نداشته‌اند.

رفع اشتباه به‌خوبی گردیده، بر اعضای

انجمن واضح است که سرکار نواب والا





حوالجات پیشکار مالیه را که وجوه آن به مصارف ملت و اصلاح مملکت می‌رسد به موجب مشروطه طلبی و ملت دوستی که بدان مجبول [=ذاتی، فطرتی] هستند ادای آن را فرضیه‌ی ذمه خود می‌دانند.» (۱۸)

### ظل السلطان و حکومت فارس

ظل السلطان بعد از عزل از حکومت اصفهان و پیش از استبداد صغیر یکبار حکومت فارس گرفت و چند ماهی را حاکم فارس بود. او توانست آنجا را که به واسطه خاندان قوام آشفته شده بود به سامان برساند. گویا بعد از استبداد صغیر نیز زمزمه حکومت او به فارس بر سر زبانها افتاده بود. روزنامه زاینده‌رود در ستونی که اخبار کوتاه خود را ذکر می‌کرد نوشت «مذاکره اولیای دولت با ظل السلطان و خواستن تأمین و امنیت آن صوب [فارس] از ایشان و تقبل ایشان حکومت را محض خدمت به ایران. مخالفت «معاضد السلطنه» با وکلای ملت در خواستن ظل السلطان.» (۱۹) زاینده‌رود خود اضافه کرد «خواستن ظل السلطان به ایران و تفویض حکومت فارس را به ایشان نیکوست.» (۲۰)

گفتنی است این آمدن ظل السلطان به حکومت جنوب در تهران وجه دیگری نیز یافته بود چنانکه یک شاهد عینی محمدعلی کاتوزیان، می‌گوید «از قرار معروف بین بعضی اهل خبر، ضیفم السلطنه که به حدود قشقای رفسته به جهت ایلخانی‌گری از صولت‌الدوله شکست خورده است و گمان می‌رود که ایلات جنوب ظل السلطان را بر خود امیر کنند چنانکه معروف است که نظام السلطنه مشارالیه را خواستار شده است.» (۲۱) با این حال ظل السلطان تا جنگ جهانی اول به ایران نیامد و پس از آن هم یگراست به اصفهان آمده در کنج باغ نو روزگار پیری و شکست را گذرانید. (۲۲) و بالاخره دو سال بعد به سال ۱۳۳۶ ق بدرود زندگی گفت.

### خواهر ظل السلطان مصیبتی برای اصفهان

کسرائیل خانم ملقب به افتخارالدوله و سپس بانوی عظمی خواهر ظل السلطان بود، به گونه‌ای که مادر هر دو یکی بود. بانوی عظمی شوهری داشت به نام ابوالفتح خان صارم‌الدوله که چند سالی تا زمان مرگش به سال ۱۳۰۵ ق فرمانده قشون بزرگ اصفهان بود. (۲۳) اما در اواخر کار بین او و برادر نقاری سخت در گرفت و کار به جایی رسید که بانوی عظمی و پسرانش در سال ۱۳۲۰ ق راهی تهران شدند (۲۴) و ظل السلطان در خاطرات خود از خیانت‌های خواهر و فرزندان‌ش شکوه کرده است (۲۵) این زن در تخریب برخی از آثار و بناهای اصفهان نقش داشت و بدین جهت برای خود نام بدی به یادگار گذاشته است. از آن جمله قصر جهان‌نما، تالار طویله، بهشت آیین، باغ خرگاه و عمارت اشرف می‌باشند. (۲۶) هر چه بود پس از ۱۳۲۰ ق بانوی عظمی به اصفهان بازنگشت. او املاکش را در اصفهان شاید از ترس تصرف برادر تحت حمایت دولت روس در آورده بود. و شخصی که تبعه روس بود اداره املاک بانوی عظمی را در اصفهان به دست گرفته و او برای این کار چند نفر قزاق ایرانی نیز به استخدام خود در آورده بود. عدم پرداخت مالیات از املاک وسیع بانوی عظمی برای انجمن ولایتی اصفهان قابل قبول نبود در اسناد انجمن آمده «مذاکره شده در باب تلگرافی که به تهران جهت گرفتن مالیات املاک بانوی عظمی باید بکنند. محاسب‌الدوله: باید تلگراف کنیم که چه جهت دارد به قزاق موجب دهیم برای دیگری خدمت کند.» (۲۷) علاوه بر مسأله مالیات حضور قزاقان مشکلاتی را برای شهر اصفهان پیش آورده بود که شرح آن را از تلگرافی که انجمن ولایتی به رئیس‌الوزراء نوشت می‌خوانیم: «حاجی بالابیک که یکی از تبعه دولت بهیه روس است در اصفهان مأمور سرپرستی املاک و علاقه‌جات

بانوی عظمی می‌باشد چند نفر قزاق ایرانی را استخدام نموده که به توسط آنها انواع بی‌اعتدالی را به رعایای بیچاره وارد می‌آورد و اینک که آخر سال است از قرار راپورت پیشکار مالیه هنوز مالیات و فرع سه‌ساله را که به املاک بانوی عظمی علاقه می‌گیرد نپرداخته. یکی از آنها که مسیح‌بیک نام دارد شرارت را به حدی رسانیده که چند روز قبل روز روشن در رهگذر عمومی بدون جهت دو تیر رولور به یکی از اهل علم زده که خطرناک و مشرف به هلاک است... چند نفر قزاق بی‌رئیس غیر از صدور این حرکات جابرانه که رخنه در اساس امنیت می‌اندازد چه فایده دارد مستدعی هستیم... شر این چند نفر قزاق شریب از سر اهالی برطرف گردد» (۲۸) باقی ماجرا را در منابع مذکور نیافتیم. بانوی عظمی بالاخره در سال ۱۳۵۴ ق درگذشت و البته فرزندان‌ش از جمله ابوالفتح قهرمان در اصفهان صاحب املاک باقی‌مانده او شدند.

### پی‌نوشت

۱- در این باره ر.ک: «ظل السلطان و انجمن ولایتی اصفهان»، دکتر لقمان دهقان نیری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، نیز «ظل السلطان و انجمن ولایتی اصفهان» علی‌رضا ابطحی، مجموعه مقالات همایش اصفهان و مشروطیت، مرداد ۱۳۸۱.

۲- روزنامه انجمن بلدیة فرج بعد از شدت، ش ۵، سال اول، رمضان ۱۳۲۵.

۳- روزنامه زاینده‌رود، ش ۳۳، سال دوم، ۲ شوال ۱۳۲۸.

۴- اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۹، بخش هفتم، ص ۱۶۹ به بعد. در یکی از آن تلگراف‌ها ظل السلطان به روزنامه ایران نو نوشت «می‌دانم این سیصد هزار تومان را که ملت

محترم عزیزم از من خواستند با کمال میل قبلی و افتخار که شایسته توجه این ملت غیور محترم شدم، قسط اول آن که یک صد هزار تومان باشد نقد پرداخت و باقی آن را هم ان شاء الله به خواست خداوند و توجه امام زمان «روحی و جانی فدا» به اقساط می پردازم. چون امروز از وجود من برای ملت و دولت خدمتی ساخته نیست، نمی خواهم هموطنان من مواجب بی جهت به من بدهند، مبلغ دوازده هزار تومان مواجب شخصی من است که به انجمن معارف و مدارس و مریض خانه گیلان تقدیم کردم و اسم او را خیرات مسعودی نام نهادم» (اوراق تازه یاب، ص ۱۸۹).

۵- گفتنی است بعد از فتح تهران دیناری در خزانه مملکت نبود. پس دولت به طور رسمی بقیه بزرگان دولت و درباریان سابق را گرفته از آنها به عنوان اعانه پول می گرفت. عین السلطنه که خود در آن روزها در تهران بود می نویسد «از عین الدوله دوست هزار تومان، و از نیرالدوله صد هزار تومان خواسته اند. ظل السلطان سخت محبوس و دچار است از خیلی ها هم محرمانه پول گرفته اند. مثل امام جمعه، اقبال الدوله و امین الملک و پدرش وزیر دربار سابق و جمعی دیگر» (روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷، جلد چهارم، ص ۲۷۴۰).

۶- روزنامه انجمن اصفهان، ش ۴۱، سال سوم، ۶ محرم ۱۳۲۸.

۷- به گفته یحیی دولت آبادی برای تأسیس بانک ملی در تهران جمعاً دوست هزار تومان جمع شد که هفتاد هزار تومان آن را تنها ظل السلطان پرداخت (حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۵).

۸- روزنامه زاینده رود، ش ۱، سال دوم، ۱۹ محرم ۱۳۲۸.

۹- همان.

۱۰- در اوایل حکومت ظل السلطان بر

اصفهان (سال ۱۲۹۴ ق) شخص آگاهی چون حاج سیاح محلاتی گزارشی از اوضاع مالی ظل السلطان می دهد بدین قرار «از قراری که معلوم است محققاً بیش از ده میلیون تومان املاک و عمارات فعلاً در تصرف این شاهزاده در اصفهان است... از قراری که می گویند معروف بلکه یقین است ده میلیون نقد احتیاطی به بانک انگلیس داده» (خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۶، ص ۴۰) مسلم در تاریخ مذکور ثروت ظل السلطان ده بلکه صد برابر شده بوده است.

۱۱- نام درست آن «سهر فیروزان» می باشد که مطابق فرهنگ جغرافیای ایران «ده از دهستان اشترجان بخش فلاورجان» می باشد (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، دایره جغرافیایی ارتش، ۱۳۳۲).

۱۲- ماجرای پیدا کردن گنج سهر فیروزان را در منابع ندیدم فقط محمد مهریار در کتاب عظیم خود آنجا که به مدخل «سهر و فیروزان» می رسد پس از توضیح راجع به این نام می افزاید «در افوه مردم اصفهان جاری و شایع بود که شاهزاده ظل السلطان... در این محل سهر و فیروزان گنج بزرگی یافت و کسانی را که از آن آگه شدند به دست آورد و کشت تا این راز مخفی بماند» (فرهنگ جامع نام و آبادی های کهن اصفهان، محمد مهریار، فرهنگ مردم، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۹۷) اما منابع از دست یافتن ظل السلطان به تسبیح معروف فتحعلی شاه و به جیب زدن ثروتی کلان از این راه اشاره کرده اند (تاریخ اصفهان، جابری انصاری، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، مشعل با همکاری شرکت بهی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۱۵۷).

۱۳- روزنامه انجمن بلدیة اصفهان، ش ۱۰، سال اول، شوال ۱۳۲۵.

۱۴- روزنامه زاینده رود، ش ۳۹، سال دوم، ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۸.

۱۵- روزنامه زاینده رود، ش ۳، سال سوم، ۲ صفر ۱۳۲۹.

۱۶- همان.

۱۷- روزنامه انجمن اصفهان، ش ۳۳، سال سوم، ۷ ذیحجه ۱۳۲۷.

۱۸- همان.

۱۹- روزنامه زاینده رود، ش ۴۲، سال دوم، ۵ ذیحجه ۱۳۲۸.

۲۰- همان.

۲۱- مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از انقلاب مشروطیت ایران، محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۸۸۵.

۲۲- ظل السلطان در رمضان ۱۳۳۴ به تهران آمد و البته با ضمانت دولتهای روس و انگلیس به احمدشاه که او قصد سلطنت ندارد. به گفته محمدولی خان تنکابنی رئیس الوزرای وقت، حکومت اصفهان نیز به ظل السلطان داده شد (بازگشت ظل السلطان و... خاطرات محمدولی خان تنکابنی، خاطرات و اسناد، سیف الله و حیدرnia، ۱۳۶۴) ماجرای ورود او به اصفهان با کیکه و دبدبه ساختگی دوران استبداد در کتاب داستانهای از پنجاه سال، معزالدین مهدری، بی جا، چاپ اول، ۱۳۴۸، ص ۲۶).

۲۳- روزنامه فرهنگ، ش ۵۳۶، ۱۰ جمادی الاخر، ۱۳۰۵.

۲۴- جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، مجله خرد، چاپ اول، ۱۳۲۱، ص ۳۳۸.

۲۵- خاطرات ظل السلطان، به کوشش حسین خدیوم جم، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۸۰.

۲۶- جابری انصاری، تاریخ اصفهان، تعلیقات جمشید مظاهری، ص ۲۳۲.

۲۷- انجمن اصفهان، ش ۴۱، سال سوم، ۶ محرم، ۱۳۲۸.

۲۸- همان.